

## فصل سی و سوم

... آیا آنچه باید بشود، شد؟

در فصل پیش راجع به آنچه سزاوار بود در باره خلافت، صحبت کنیم، صحبت کردیم و گفتیم، در صورتی که ممکن نباشد، حکومتی با تعیین پیامبر (ص) به وجود آید، علی رغم شروع بودن حکومت انتخابی شایسته تا وقتی که ایجاد حکومتی بر مبنای عهدی از جانب پیامبر (ص)، میسر شود-نباید چنان حکومتی به وجود آید و یاد آور شدیم که مبنای اعتقاد ما بر این است که شایسته بود پیامبر (ص) در زمان حیات خود برای امتش کسی را انتخاب کند تا پس از رحلت آن بزرگوار، امت را رهبری کند سه عامل است

طبیعت قوانین اسلامی با انتخاب سازگار نیست، زیرا آن قوانین اصلاحی است و با خواست مردم سازش ندارد و سزاوار نیست که بنیانگذار دولت، صاحب آن قوانین اصلاحی، انتخاب (1) جانشین خود را به گزینش مردم و یا حزبی واگذار کند، بلکه شایسته است که خود هر کسی را بهترین عضو حزب خود مبیند به جانشینی خویش برگزیند

این امتحانها و آشوبهایی در پیش دارد تا ایمان افراد مؤمن آزموده شود و پیامبر (ص) آن را مدانسته است و از آن رو انتظار مرفت که ناخدایی برای کشتی امت انتخاب کند تا او را (2) در امواج آن فتنهها رهبری کند و امر رهبری آن را به دست انتخاب مردم رها نکند

این امت پس از پیامبر (ص) در مورد تاویل قرآن و شناختسنتهایپیامبر (ص) به مرجعی نیاز دارد، زیرا پیامبر (ص) تفسیری برای قرآن به صورت نوشتار و سنتهایی تدوین یافته به جا نگذاشت و دستیافتن بر مرجعی که آگاه به مقاصد قرآن-چنان که هست و به حقایق سنتهای نبوی، باشد، با انتخاب ممکن نیست زیرا انتخاب اصحاب شخصی را، باعث تغییر شخصیت فرد انتخاب شده نمیشود و اگر او دانا نباشد او را دانای کامل نمسازد و امت جز با تعیین پیامبر (ص)، بر مرجعی از این نوع نمرسد زیرا که پیامبر (ص) داناترین اصحاب خود را مشناخت و حق دارد کسی بگوید که تمام آنچه را که ملهم از سه عامل یاد شده است این است که انتظار مرفت پیامبر (ص) شخص معینی را که همه شایستگیهای لازم را برای رهبری امت مداشت تعیین مکرد. ولیکن ثابت نشده است [حداقل برای دستهای] که آنچه انتظار مرفت، اتفاق افتاده است. پس آیا تعیینی از جانب پیامبر (ص) وجود داشته است؟ و ما این فصل را برای پاسخ دادن به این سوال منعقد کرده ایم، که خود به دو سوال تقسیم میشود

الف- آیا در بین اصحاب پیامبر (ص) کسی بود که تمام این شایستگیها را با آگاهی کامل به تعلیمات نظام شریعت داشته باشد؟

ب- در صورتی که شخصی از این قبیل در میان اصحاب بوده است، آیا پیامبر (ص) او را تعیین کرده یا نه؟

و ما پاسخ این دو سوال را در چند بیان پیامبر (ص) میابیم که آن بزرگوار در موارد مختلف ایراد فرموده است

**علی (ع) دروازه شهر علم پیامبر (ص) است**

پیامبر (ص) امتخود را از وجود مردی آگاه ساخت که داناترین فرد به علم پیامبر (ص) بود، و به امت اعلام کرد که هر گاه بخواهند به علم پیامبر خدا (ص) دسترسی پیدا کنند، باید از دست این شخص آگاه بگیرند. پس فرمود (این روایت را ابن عباس نقل کرده است): «من شهر علمم و علی (ع) دروازه آن شهر است. پس هر کس علمم خواهد باید از آن در وارد شود.» و یا گفت: «بدانید هر کس آهنگ آن شهر را دارد پس باید از آن در وارد شود.» و جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «منم شهر علم و علی (ع) دروازه آن شهر است، پس هر کس قصد علم دارد باید از آن در بیاید.» (1) و ما میبینیم که پیامبر (ص) در این بیان خود به مسلمانان دو چیز را اعلام فرموده است: نخست این که آن دانایی که امت نیازمند به اوست، وجود دارد، و علی بن ابی طالب (ع) همان داناست

دوم آن که اگر امت بخواهند با علمی که نزد پیامبر خدا (ص)، شهر علم، وجود داشت آشنا شوند، راهی که آنان را به آن شهر برساند موجود است. و آن علی (ع) در آن شهر است و طبیعی

است که بر مسلمانان لازم است تا آهنگ رسیدن به آن شهر کنند. و درخواست دانش و راهنمایی از علی (ع) از واجبات ایشان بلکه مهمترین واجب است. برای این که علم، مقدم بر عمل است. و برای این که عمل مسلمانان، باید موافق با تعالیم پیامبر (ص) باشد. و از طرفی مطابق بودن عمل با تعالیم نبوی متوقف بر شناخت آنهاست. و احادیثی که دلالت دارند بر این که علی (ع) دروازه شهر علم است، تنها احادیثی نیستند که دلالت برتری علی (ع) در علم و دانش خود بر دیگر اصحاب دارند. بلکه جز آن، احادیث بسیاری وجود دارد که بعضی از آنها را در پیش نقل کردیم و تمامی آنها دلیل بر این مطلبند. و تنها حدیث ام سلمه همسر پیامبر (ص) از میان آن همه احادیث تو را کافی است، او گفت از پیامبر (ص) شنیدم، مفرمود: «علی (ع) با قرآن و قرآن با علی (ع) است. هرگز از هم جدا نمیشوند تا کنار حوض کوثر به سوی من باز گردند» (2). و حاکم به سند خود از حسن و او از انس بن مالک نقل کرده است که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «پس از من تو برای امتم در هر موردی که اختلاف داشتند، بیانگری.» و او اضافه میکند که این حدیث، با همان قید و شرط بخاری و مسلم، حدیثی صحیح است (3). و ترمذی نیز در صحیح خود حدیثی را از علی (ع) نقل کرده است که در آن آمده است، پیامبر خدا (ص) فرمود: «خدا علی را مورد لطف خود قرار دهد. بار خدایا حق را هر جا که هستبر محور او بگردان» (4) و ابو نعیم به سند خود از ابن مسعود نقل کرده است که او گفت: «براستی که قرآن بر روی هفتحرف نازل شد، و در میان آنها حرفی نیست مگر این که ظاهری دارد و باطنی. هم (علم ظاهر و هم علم باطن در نزد علی بن ابی طالب است» (5).

و امام احمد روایت کرده است که پیامبر (ص) به دخترش زهرا (ع) فرمود: «و آیا نمخواهی که همسرت نخستین مسلمان از امتم و داناترین و شکیباترین ایشان باشد؟» (6) و حاکم به سند خود از قیس بن ابو حازم نقل کرده است که او از سعد بن ابی وقاص شنید به مردی از اهل شام که به علی دشنام میداد، گفت: «ای فلان! به چه علت علی را دشنام مدهی؟ آیا او نخستین مردی نبود که اسلام آورد؟ و آیا او اولین کسی نبود که با پیامبر خدا (ص) نماز گزارد؟ آیا داناترین مردم نبود؟... سپس سعد گفت: بار خدایا این شخص ولیی از اولیای تو را دشنام داد. تا این گروه پراکنده نشدهاند قدرت خود را بر آنها بنمایان. پس آن مرد شامی از پشت مرکبش روی سنگها افتاد و مغزش شکافت و مرد» (7). طبیعی است که کسی امکان دارد بگوید این احادیث، تنها دلالت بر این دارند که علی (ع) رهبر در امور شریعت و آشنای به کتاب خدا و سنتهای پیامبر (ص) است. و لیکن دلیل بر رهبری سیاسی و حکومتی او نمیشوند در نتیجه به خلافت او دلالت ندارد.

اما باسباس بودن این اعتراض موقعی آشکار میشود که ثابت کنیم هدف پیامبر (ص) از این گفتار، تنها هدایت امت و آشنا ساختن ایشان با راهی است که او ضامن استواری و پیروی آن از معانی اصلی قرآن و حقایق سنتهای نبوی است. پس امت هرگز نمیتواند از آن راه حرکت کند در صورتی که سرپرستی امور مسلمانان به دست غیر آن امامی باشد که پیامبر (ص) او را امین بر علم و شریعت خود دانسته و او را در هدایت مسلمانان قرار داده است.

براستی که پیمودن مسلمانان این راه را متوقف بر توجه مثبت ایشان تنها به سمت آن کسی است که پیامبر (ص) امین شمرده است نه دیگران. و آنچه در تاریخ روی داد، گواه بر آن است. آنچه از علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) روایت کردهاند در مقایسه با آنچه از دیگر صحابه، یعنی کسانی که از نظر دانش و آگاهی قابل مقایسه با او نبودند، نقل کردهاند، بسیار بسیار اندک است! و ما به تفصیل در آن مورد به هنگام سخن از احادیث نقلین صحبت خواهیم کرد علاوه بر آن که بیانات دیگری وجود دارد که بیشتر بر منظور ما دلالت دارند از آن جمله رویدادهای پیش از هجرت و رویدادهای پس از هجرت است که بیشتر آنها در پیرامون تبلیغ تودهها و متوجه به اجتماعاتی از مردم بوده است.

پینوشتها

حاکم آن را در ج 3 ص 127 مستدرک خود نقل کرده است و ابن جریر آن را روایت کرده و صحیح شمرده است (کنز العمال ج 15 ص 13 حدیث شماره 378-379) و این حدیث میان-1 مسلمانان مشهور است.

المستدرک حاکم ج 3 ص 124-2

المستدرک حاکم ج 3 ص 122-3

ج 5 ص 297-4

. (حلیة الاولیاء ج 1 ص 65 (فیروز آبادی نیز در فضائل الخمسة نقل کرده است-5

.المسند ج 5 ص 6-26

.المستدرک ج 3 ص 7-499